

پرده‌های مهر
مقطع ابتدائی

رئوف دشتی

آی بچه‌های دنیا



برده‌های مهر

آی بچه‌های دنیا

رنوف دشتی

(ویژه مقطع ابتدایی)



آیین نوین

مشهد - ۱۳۸۰

آی بچه های دنیا/ مؤلف: رنوف دشتی - مشهد: آیین تربیت، ۱۳۸۰.

ب- ۱۲ ص- ۱۰۰۰ ریال ISBN: 964-6550-45-2

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

گروه سنی: ج.

۱. نمایشنامه. الف. دشتی، رنوف.

۸۴۲

۱۳۴۲۶ - ۸۰ هـ

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری:



آیین تربیت

آی بچه های دنیا

مؤلف: رنوف دشتی

بهمکاری: کارشناسی فرهنگی، هنری اداره کل

آموزش و پرورش خراسان

ناشر: آیین تربیت ۸۴۱۳۷۹۵

چاپ: دقت ۲۲۲۳۱۱۳

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

طراح جلد: احسان مهدوی

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰

قیمت: ۱۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۶۵۵۰-۴۵-۲

مرکز بخش:

مشهد - خیابان آبکوه - خ ارم جنوبی - پلاک ۵

تلفن: ۸۴۱۳۷۹۵

(صحنه: آسمان، موسیقی: دخترک (کوکو) میان ابرها با خورشید مشغول بازی قایم‌باشک است. پشت ابری قایم می‌شود، خورشید او را پیدا می‌کند. بعد از مدتی از بازی خسته شده بر لبه صحنه می‌نشیند و پاها را آویزان می‌کند.)

خورشید: دیدی بالاخره پیدات کردم؟

کوکو: (با خستگی) وای، خسته شدم.

خورشید: و حتماً خیلی گرسنه‌ای، مگر نه؟

(کوکو با سر تأیید می‌کند، خورشید یک تکه ابر به او می‌دهد، کوکو با لذت شروع به خوردن می‌کند.)

کوکو: وای چقدر خوشمزه بود، خوب حالا چیکار کنیم؟

خورشید: (تکرار می‌کند) آهان، فهمیدم (به سمت راست)

نمایشچیان اشاره می‌کند) می‌دونی اونجا کجاست؟

کوکو: نه!

خورشید: به اونجا می‌گن سیاره مریخ.

کوکو: مریخ؟! چه اسم عجیب غربی داره (به سمت چپ)

نمایشچیان اشاره می‌کند.) خورشید! اونجا دیگه کجاست؟

خورشید: اونجا سیاره نپتونه، سیاره سرما و یخبندون.

کوکو: (گاهی به نمایشچیان می‌اندازد و به میان آنها اشاره می‌کند)

خورشید! اسم اون سیاره چیه؟

خورشید: کدوم رو می‌گی؟

کوکو: همون که سبز و آبی.

خورشید: آهان... اونجا رو می‌کشی، به اون میگی کره خاکی
زمین.

کوکو: چه جای فشنگیه!

خورشید: زمین جاهای خیلی فشنگی داره، مثل... مثل
جنگل، رودخونه، یا مثلاً...

کوکو: اونجا ابرهای خوشمزه هم داره؟

خورشید: البته که داره، توی زمین غذاهای خوشمزه زیاده
پیدا میشه، اما...

کوکو: پس باید جای خیلی خوبی باشه؟

خورشید: البته، توی زمین آدمای جورواجور زیادی زندگی
می‌کنند...

کوکو: (با تعجب) مثل من؟

خورشید: (تک می‌خندد) ای تقریباً.

کوکو: پس من می‌تونم به عالمه دوست پیدا کنم؟

خورشید: درسته، اما...

(کوکو به بیابان صحرا می‌رود.)

خورشید: کجا؟ (کوکو، تکیه می‌خوای بری زمین؟

کوکو: خب آره، مگه عیبی داره؟ آخه اونطوری که تو میگی

زمین باید جای خیلی خوبی باشه، اسمار بر ابری شده، از صحرا
باین می‌درد.)

خورشید: صبر کن! صبر کن!

کوکو: خداحافظ، من دارم میرم زمین، بوهو!

خورشید: (از استعجاب) خداحافظ، مواظب خودت باش.

(صحرا خالی می‌شود، در جایی که کوکو به بالای صحرا می‌رود.)

از راهای صیاد اطراف او را می‌گردانند.)

کوکو: (سرفه می‌کند) چرا ابرای اینجا این رنگین؟ ای وای چرا گلوم اینقدر درد می‌کنه؟ چشم‌ام هم داره می‌سوزه. نکنه به خاطر این ابرای سیاهه که اینطوری می‌شم. (سرفه می‌کند).

(صحنه - زمین - سه دختر بچه مشغول بازی هستند. کوکو به زمین رسیده از ابر پیاده می‌شود.)

کوکو: اینجا دیگه کجاست؟! فکر نمی‌کنم اینجا زمین باشه. آخه خورشید گفت زمین جای خیلی قشنگیه. (دخترها می‌شود) آهان بهتره از اونا بیرسم. سلام. ببینم شما. (دخترها با دیدن کوکو هراسان قرار می‌کنند) ... چرا اینطوری کردن؟! سلام... سلام... (دخترها به میان صحنه سرک می‌کشند) شما می‌دونید مسیر رفتن به زمین کدوم طرفیه؟

دخترها: زمین؟!

کوکو: خب، آره.

دختر ۱: (مخاطبه) مگه اینجا کجاست؟

کوکو: یعنی... یعنی اینجا زمینه؟! ... اما خورشید گفت زمین جنگل داره، رودخونه داره...

دختر ۲: (با ترس) مگه تو کجا زندگی می‌کنی؟

کوکو: خونه من تو آسمونه، پیش خورشید.

دخترها: خورشید؟! (دوباره پنهان می‌شوند.)

کوکو: خب آره، مگه چیه؟ (دخترها هراسان به میان صحنه

سرک می‌کشند.)

دختر ۳: ببینم اسم تو چیه؟

کوکو: کوکو (دخترها می‌خندند.)

دختر ۱: چه اسم عجیبی داره.

کوکو: این اسم رو خورشید رو من گذاشته.

(دخترها کاملاً به درون صحنه می آیند، کوکو را لمس می کنند.)

دختر ۴: چه موهای نرمی دارد، عینهو بالشت نرمه.

دختر ۲: وای چه لباس قشنگی.

دختر ۱: (با خنده) چه قیافه بامزه ای دارد، شبیه عروسکاست

(کوکو متعجب است. دخترها به او علاقه مند می شوند. یکی موهایش را

می کشد، دیگری لباسش را لمس می کند و دیگری دستها و پاهایش را

می کشد.)

کوکو: اوخ... اوخ... ولم کنید، وای، ولم کنید (رهاش می کنند)

آخیش.

دختر ۲: کوکو! وقتی که شب میشه تو کجا می خوابی؟

کوکو: پیش ستاره ها

دختر ۳: پیش ستاره ها؟! وای چه خوب، من همیشه آرزو

داشتم که به دونه ستاره داشته باشم، به دونه ستاره که مال خود

خودم باشه.

کوکو: (متفکرانه) ستاره؟! (دست در جیب می کشد و سه ستاره

بیرون می آورد) دیروز که داشتم به قل دو قل بازی می کردم این

ستاره ها تو جیبم جا موندن، اگه شما دوست داشته باشید،

می تونم اینارو بدم به شما (ستاره ها را به آنها می دهد.)

دختر ۴: آخ جون، باروم نمیشه، به ستاره راستکی.

دختر ۲: عینهو طلاست، حتماً باید خیلی قیمتی باشه

دختر ۱: قیمتی؟! این ستاره ها یادگاری هستن نباید اونارو

بفروشیم

کوکو: خورشید می گفت اینجا غذاهای خیلی خوشمزه ای دارد،

اما چرا من هرجی می کردم غذایی نمی بینم؟

دختر ۴: خوب، غذاهای خوشمزه توی مغازه ها است. تازه تو

باید پول داشته باشی تا بتونی غذا بخوری.

کوکو: پول؟! پول دیگه چیه؟

دختر ۱: (دست در جیب می‌کند و مقداری پول بیرون می‌آورد)

به این میگن پول.

کوکو: چقدر زشته! نباید زیاد خوشمزه باشه.

دختر ۲: (با خنده) خب معلومه. آخه پول که خوردنی نیست.

وقتی این پول رو بدی به مغازه‌دارها اونوقت هرچی دلت بخواد بهت میدن.

کوکو: پس این قراضه‌دارها کجان؟ من که هرچه نگاه می‌کنم،

نمی‌بینمشون.

دختر ۱: اگه می‌خواهی بخری باید بری میدون شهر، اونجا

همه‌چی پیدا میشه.

کوکو: (تاراجت) اما من که نمی‌دونم میدون شهر کجاست.

دختر ۲: پس دنبال ما بیا تا راه رو بهت نشون بدیم.

(موسیقی - از صحنه پایین می‌آیند. کوکو متعجب اطراف را نگاه

می‌کند. در این فرصت صحنه خیابان درست می‌شود، بوق ماشین‌ها،

ابرهای سیاه، به بالای صحنه می‌روند.)

کوکو: (سرفه می‌کند) این دیگه چه صدائیه؟

دختر ۳: این صدای بوق ماشیناست.

کوکو: ماشین؟ ماشین دیگه چیه.

دختر ۲: (فکر می‌کند) ماشین... ماشین... آهان، ماشین مثل

یه تیکه ابر می‌مونه که آدما رو از این طرف به اون طرف می‌برد.

کوکو: چه صدای وحشتناکی داره، گوشام درد گرفتن.

(می‌خواهند از خیابان عبور کنند، اما چند ماشین با سرعت رد

می‌شوند.)

کوکو: (سرفه می‌کند) این ابرای سیاه چی هستن که همه جا رو گرفتن؟

دختر ۱: اینا دودای کارخونه‌ها هستن.

کوکو: کارخونه؟

دختر ۱: آره، کارخونه چاییه که توش به عالمه ماشین ساخته می‌شه.

(دخترها آهسته از خیابان رد می‌شوند، اما کوکو جا می‌ماند.)

دختر ۲: (آن طرف خیابان) کوکو بیا اینور، زود باش!

کوکو: (می‌خواهد رد شود، اما سرعت زیاد ماشین‌ها مانع می‌شود.) نمی‌تونم. آخه این ابرا خیلی سریع حرکت می‌کنند!

دختر ۳: مواظب باش. (کوکو با احتیاط از خیابان رد می‌شود.)

(موسیقی. کوکو و سه دختر از صحنه پایین می‌آیند، کوکو متعجب اطراف را نگاه می‌کند، در این موقعیت صحنه عوض می‌شود، میدان شهر - روی صحنه می‌روند.)

کوکو: اینجا چقدر شلوغه (سرفه می‌کند).

دختر ۴: سرما خوردی؟

کوکو: اینجا که نیتون نیست، هوا سرد باشه.

دختر ۴: پس چرا سرفه می‌کنی؟

کوکو: نمی‌دونم - تازه چشمام هم خیلی می‌سوزه.

دختر ۲: خب دیگه رسیدیم، به اینجا می‌گن میدون شهر.

کوکو: اما من فکر می‌کردم میدون شهر جای خیلی قشنگیه.

دختر ۳: خب دیگه بیاین بریم.

(به طرف مغازه می‌روند.)

مغازه‌دار: بله، بفرمایید؟

دختر ۱: (به کوکو) حالا هرجی می‌خوای بگو تا برات بخریم.

کوکو: (متفکرانه) من یه ابر سفید بزرگ می‌خوام با یه عالمه برف خوشمزه.

مغازه‌دار: چی میگی دختر؟ مثل این که حالت خوب نیست. کوکوا نه، سرم درد می‌کنه.

مغازه‌دار: یعنی چه، منو مسخره می‌کنی؟
دختر ۲: نه، آخه می‌دونید اون از آسمون اومده، نمی‌دونه باید چطوری حرف بزنه!

مغازه‌دار: از آسمون اومده، به حق چیزای ندیده و نشنیده! پس بهش بگو بره همون جایی که بوده، اینجا از این جور چیزا پیدا نمی‌شه.

دختر ۱: پس اگه میشه چهار تا پفک بدین، (پول را می‌دهد)
مغازه‌دار: خیلی خب (پفک‌ها را می‌دهد) خیر پیش، زودتر برید تا دیوونم نکرديد.

دختر ۱: خداحافظ.
کوکو: خداحافظ خانم قراضه‌دار!

دختر ۳: کوکوا تو چرا پفکت رو نمی‌خوری؟
کوکو: آخه این ابرای نارنجی خیلی خیلی عجیب.
دختر ۲: اما خیلی خوشمزه است.

کوکو: (آن را بو می‌کند. ناخشنود) وای چه بویی داره، نباید زیاد خوشمزه باشه، من که نمی‌خورم.

دختر ۱: به‌به، چه مزه خوبی داره.
کوکو: (با احتیاط یک دانه پفک در دهان می‌گذارد، شروع به خوردن می‌کند.)

(موسیقی. از صحنه پایین می‌آیند، کوکو متعجب اطراف را می‌نگرد. صحنه عوض می‌شود، آشغال‌های بسیاری صحنه را پر کرده،

انرژیهای میاه بیشتر شده‌اند. به بالای صحنه می‌روند.)

کوکو: چه بوی بدی میاد!

دختر ۴: این بوی آشغال و زباله‌هاست.

کوکو: آشغال و زباله دیگه کی هستن؟

دختر ۲: مواد دور ریختنی و غیرقابل استفاده رو میکن
آشغال.

دختر ۳: و جای اون توی سطل زباله است.

کوکو: (متعجب) یعنی اینجا سطل زباله است؟

دختر ۱: نه، اما بعضی از آدم‌ها آشغالاشون رو توی خیابونا
می‌ریزن.

کوکو: وای، چه کار زشتی (دلش را می‌گیرد) اوخ، اوخ.

دختر ۲: چی شد کوکو، حالت خوب نیست؟

کوکو: (سرفه‌کنان) نمی‌دونم، دلم خیلی درد می‌کنه، چشمام هم
داره می‌سوزه، نمی‌دونم چرا اینطوری شدم.

دختر ۳: شاید به خاطر این آشغالاست که چشمت
می‌سوزه (کوکو بر زمین می‌افتد).

دختر ۲: یا شاید به خاطر دود ماشینا. (کوکو نفس‌نفس
می‌زند.)

دختر ۱: و دل‌دردت هم حتماً به خاطر اون پفکبه که
خوردی (هر لحظه حال کوکو بدتر می‌شود).

کوکو: (دلش را گرفته و گریه می‌کند) نمی‌دونم، نمی‌دونم.

دختر ۲: خب، چرا دوباره بر نمی‌گردی به آسمون؟

کوکو: آخه، توی هوای به این کثیفی دیگه ابری پیدا نمی‌شه
که منو با خودش ببره (گریه‌کنان). اما من دیگه زمینو دوست
ندارم، من دیگه غذاهای اینجا رو دوست ندارم. (سرفه می‌کند)

کاشکی به همه حرفای خورشید گوش کرده بودم. اون می‌خواست به من بگه که زمین دود داره، ماشین داره، کارخونه داره، اما من به حرفاش گوش نکردم... من می‌خوام برگردم، می‌خوام برگردم، می‌خوام... (سرفه می‌کنه، نقش بر زمین شده و دیگر حرکتی نمی‌کنه.)

دختر ۱: (نگران) حالا چی کار کنیم؟

دختر ۳: (گریان) نکنه مرده باشه؟

دختر ۲: این چه حرفیه می‌زنی؟ ما باید کمکش کنیم.

دختر ۳: اما آخه چطوری؟

دختر ۱: باید دکتر خبر کنیم.

دختر ۲: دکتر؟ آخه وقتی کوکو از آسمون اومده باشه، خوب

مرضیشم هم آسمونیه دیگه، آقای دکتر نمی‌تونه به ما کمک کنه.

دختر ۱: پس باید چی کار کنیم؟

دختر ۳: آهان، بهتره از بچه‌ها بپرسیم (به تماشاچیان)

بچه‌ها! شما می‌دونید برای خوب شدن کوکو باید چی کار کرد؟

تماشاچیان: —

دختر ۲: فهمیدم، باید... (آنها را دور خود جمع می‌کنه، درگوشی

پیچ می‌کنند، از صحنه خارج می‌شوند.)

(موسیقی، دخترها وارد می‌شوند، اشغال‌ها را جبارو می‌کنند و

سعی در پاکیزگی دارند، صحنه را تمیز می‌کنند و شعر می‌خوانند.)

دخترها:

همه بگیم یک صدا

تمیزی و سلامت

داره با خود مریضی

آی بچه‌های دنیا

پاکیزگی، نظافت

دود و دم و کثیفی

مالزاین کثیفی دوریم
آی بچه‌های خندون
این دودا مال کیه؟
این دودای قهوه‌ای
همش مال ماشیناست
این دنیای رنگارنگ
حیفه بنه سیاه رنگ
بچه‌های نازنین
همه بگیم یک صدا

دشمن سم و دودیم
هیچ می‌دونید همتون
از کجا و از کیه؟
با سیاه و نقره‌ای
با دود کارخونه‌هاست
با این گلای فشنک
همش بنه به پک رنگ
فرشته‌های زمین
شهر ما خانه ما

(کوکو، کمک دوباره جان می‌گیرد، دخترها عازوکنان و با خواندن شعر به میان تماشاچیان می‌روند و آنها را به پاکیزگی دعوت می‌کنند.)
(صحنه پاکیزه شده، ابرهای سفید وارد می‌شوند، دور تا دور کوکو را می‌گیرند، او سوار بر ابرها شده و از صحنه خارج می‌شود.)

صدای کوکو: من دارم میرم آسمون. بوهو!

۱۷ اردیبهشت ۸۰

کتابخانه کودکان

۸۶۳

۶

ISBN 964-5550-48-0



9 789648 550589



آیین حریت